

لطیف پدram
پاریس اول اپریل ۲۰۰۳ -

چه مقدار خون در عدم خورده باشم
که بر خاکم آبی و من مرده باشم
(بیدل)

تأمل کوتاه در زندگی، شعر و اندیشهٔ بیدل

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هـ.ق) در شهر قدیمی و تاریخی «عظیم آباد»، از توابع اہالت «پنته»، دیده به جهان کشود. «عظیم آباد» نام جدید شهر «پتلی پوترا» است. «بودا» این شهر را می شناخته است، و از شکوهی که «پتلی پوترا» در ساحل جنوبی «رود گنگ» به دست آورده است، پیشاپیش، سخن گفته بود. نسب بیدل به قوم برلاس می رسد. محمدطاهر بدخشی، از اندیشمندان و محققان افغانستان، که در زمان سلطه شوروی بر افغانستان، در زندان «یلچرخ» اعدام شد، در مقاله ای با عنوان «بیدل از افغانستان است»، می نویسد: در زمان مغول عده ای از مردمان قوم برلاس، منجمله نیاکان بیدل که مشغول به کار سیاهی گری بودند، از بدخشان به هند مهاجرت می کنند و بیدل در خانوادهٔ این مهاجرین به جهان می آید. ارلاس و برلاس، مردمانی اند که هم اکنون در دهستانی به نام «ارگو» در ولایت بدخشان افغانستان زندگی می کنند. محل زندگی آن ها نیز به نام «ارلاس» و «برلاس» یاد می شود^(۱). (نقل به مضمون).

بیدل در چهار عنصر، اشاره هایی به سرزمین نیاکانش دارد. سرزمینی که آب های گوارای او، بر روی لعل و لازورد روان اند. لعل و لازورد، - درست سنگ های پر ارجی که بدخشان به داشتن آن ها نامبردار است -

بیدل در روزگاران شگوفانی فرهنگی حکومت مغولی هند پا به جهان گذاشته؛ مصادف و همروزگار با شاه جهان، امپراتور (شاه جهان) مرد ادیب، شاعر و دانشمند بود. و هم ازینروی، عاشق و مشتاق دانش و فرهنگ. از آگاهی های دینی و فرهنگی زاد و راحله وافر داشت. آشنایی با آثار و تألیفات بزرگانی مانند شیخ عبدالحق دهلوی (وفات: ۱۰۴۲ هـ) ، مولوی عبدالحکیم سیالکوتی (وفات : ۱۰۶۷ هـ) و شیخ محمد افضل جونپوری، نیز مصاحبت و معاشرت مستمر با وزیر دانشمند سعدالله خان علامی، باعث آن شده بود که فهم خود را در فقه، اصول ، تفسیر و دین شناسی و رشته های از معقول و منقول ژرفا بیخشد.^(۱)

فضائی با چنین دم و دستگاه بخت و طالع نیکو در اختیار بیدل قرار داده بود. او (بیدل)، جزیک وقفه کوتاه در جوانی، گرفتار مشکل نان و مسکن نبوده است. حجم عظیم آثار و نوشتار، به نظم و نثر، گواه آنست که شاعر و اندیشمند ما، فراغت و آرامش مادی داشته است. خدمت در سپاه امپراتوری نه از سر فقر ، برای روزی و مزد، احتمالاً به علت خون جاری نیاکان و اشتیاق به تجربه در شغل پدیری (نظامی گری) بوده است. وانگهی، دوران این نظامی گری هم چندان طولانی نبوده .

نامه بیدل به نواب شکرالله خان، که هنگام فتنه « میوات » نوشته شده، بیانگر مناسبات عمیق بیدل با مراجع قدرت در دستگاه مغولی هند است. « اورنگزیب » عنایت زیادی به بیدل داشت؛ زمانی که در فتنه و یا در واقع جنگ داخلی دربار برسر قدرت، جانشین امپراتور به قتل رسید، بیدل مجبور گردید از بیم حمله مخالفان، به « لاهور » پناهنده شود. نگرانی بیدل صرفاً به خاطر آن نبود که شعری در سوگ امپراتور سروده بود، علت اصلی در روابط گسترده بیدل با دم و دستگاه امپراتور مغول نهفته بود. استقبال گرم و رفتار محترمانه نواب عبدالصمدخان (نایب السلطنه پنجاب) با بیدل، درست در دوران مغضوبیت شاعر، گواه روابط ژرف بیدل با دربار است. با وجود این همه رابطه، او، به مداح و نوکر دربار تبدیل نشد و مناعت و عزت نفس را از دست نداد.

بیدل، از آن شمار بزرگ شاعران است، که در زندگی به شهرت و افتخار لازم رسیده اند. در میان خواص و عوام مشهور بود و هر کجا که می رفت بر صدر می نشست؛ حکام در برابرش بر پا می خاستند و تعظیم می کردند. عده ای از عوام و خواص ، برایش درجه

ولایت قائل بودند. هنر بزرگ، اندیشه های ژرف، مخاطبان و رفیقان آگاه، دربار فرهنگ پرور و دانش دوست، حاکمان حکیمی مثل شاه جهان ونواب شکرالله خان، که خود شاعر بود، وزیران آگاه و دانشمندی مانند سعدالله خان علامی، همه همزمان در اختیار او قرار داشتند. بنابراین، بیدل، همه امکانات را در سوی رسیدن به شهرت و اقتدار آنچه لایق یک شاعر و متفکر بزرگ است، فراهم کرده بود.^(۳۱)

از میان شاعران «سبک هندی»، چه معاصر و چه نزدیک به عصر او، هیچکدام در سخن شاعرانه مشرق ایران و به طور مشخص سخن فارسی افغانستان و ماوراءالنهر و در سخن فارسی هند و پاکستان، همچون بیدل اثرگذار نبوده اند. شاعران بزرگی مثل صائب، که بیدل با احترام و تکریمی در خور یک شاعر استاد از او یاد می کند، از این جهت قابل مقایسه با بیدل نیستند و شهرت او را ندارند. با این وصف، بیدل از آن مفاخر شعر فارسی بوده (بقول زنده یاد سعید نفیسی) که در ایران، قلمرو بزرگ زبان و فرهنگ فارسی، تا دو دهه پسین غریب و ناشناخته باقی مانده است.^(۳۲)

نوشته های شیخ آقا بزرگ تهرانی^(۳۳)، دکتر رضا زاده شفق و دکتر ذبیح الله صفا در باره بیدل، با توجه به کم و کیف آثار بیدل، چیزی جز ابراز نظر های کوتاه نیستند. در دو دهه پسین اولین قدم نسبتاً جدی (قید «نسبتاً جدی» برای آنکه استاد شفیمی کدکنی که قطعاً صلاحیت کافی برای بررسی و تفسیر و جمال شناسی شعر بیدل دارند، به همان کتاب «شاعر آینه ها» اکتفا کردند؛ یا این است که بنده اطلاع ندارم). در شناخت و تفسیر شعر بیدل به همت دانشمند ارجمند استاد شفیمی کدکنی برداشته شد، با کتاب «بیدل، شاعر آینه ها» (۱۳۶۷). گام دوم بوسیله حسن حسینی با کتاب «بیدل، سپهری و سور رئالیسم» (۱۳۶۸). دکتر محمدرضا شفیمی کدکنی طلسم چند قرنه را در ایران شکست و شور و شوقی در جهت بیدل خوانی و بیدل شناسی ایجاد کرد. چاپ کلیات بیدل به کوشش و تصحیح اکبر بهادروند و پرویز عباس داکانی، نیز تلاش ارجمند دیگری است برای معرفی بیدل در ایران.

بیدل، برای غربی ها نیز مهجور و ناشناخته است. «براون» به اختصار از او یاد کرده است. «سن دو تاسی» مقاله کوتاهی در باره او دارد. «بوزانی» و «بچکا»، البته با تأمل بیشتر به این شاعر و متفکر پرداخته اند. بحث بیدل، اما برای افغانستان و ماوراء.

النهر، بحث دیگری است. بیدل از شمار معروف ترین شاعران پارسی گوی درین قلمرو دیگری زبان و فرهنگ فارسی است. بیدل از آغاز افتخار و اشتهار شاعری، به صورت مستمر و قطعاً تا سال های دهه بیست میلادی بر ادبیات آسیای میانه چه ادبیات تاجیک (فارسی دری) و چه ادبیات ازبک تأثیر گذار بوده است.

گسترش اقتدار سیستم شوروی و کمونیسم در آسیای میانه، فصل دیگری است. این آغاز، پیامدش کتاب سوزان، دین ستیزی، فرهنگ زدایی، تبعیدها، کشتن ها و قتل عام ها بود. در هیاهوی گسترش این استیلای خونبار، تقدیر بیدل چنین بود که باز با او، حتی الامکان، از سرمهر رفتار کنند. مؤمن آف، در سال ۱۹۴۶م مقاله سودمندی در باره بیدل به چاپ رساند. میرزایف، هنگام تحقیق در باره سیدای نسفی، شاعر معروف، بحث مفصلی به بیدل اختصاص داد. صدرالدین عینی مقاله های قابل توجهی در مجله «شرق سرخ» در باره بیدل، آثار و افکار او نوشت. همو، در سال ۱۹۵۴ میلادی مجموعه ای از اشعار بیدل منتشر کرد، که در میان کارهای انجام یافته به وسیله بیدل شناسان تاجیک یگانه بود. خالد عینی نیز رساله نسبتاً شسته و رفته ای در باب متوی عرفان بیدل (متوی ای که بیدل، به روایتی، بخشی یا تمام آنرا هنگام اقامت در «میوات» سروده بود) به طبع رساند.^{۶۱}

به روی هم رفته، تیغ کین ایدئولوژی، که بر فرق دین اسلام و فرهنگ فارسی و رسم الخط آن، خاستگاه و وطن روحی و معنوی بیدل، در آسیای میانه فرود آمد، زمین مساعد رشد و گسترش میراث معنوی بیدل را به شوره زار تبدیل کرد. سبک و روش شاعری بیدل در سخن شاعرانه شاعران تاجیکستان، و آسیای میانه به نحوی از انحا ادامه یافت. اما دیگر مجالی برای توضیح، تفسیر و ترویج اندیشه های عرفانی و فلسفی بیدل باقی نماند. و در نتیجه فضایل دیگر بیدل ناشناخته ماندند.

شان و مقام بیدل در افغانستان همیشه در اوج بوده است. هر سال گرد هم آیی و جلسه با شکوهی بنام «عرس بیدل» در کابل برگزار می گردد. شاعران، نویسندگان، بیدل شناسان، صوفیان و عارفان گرد هم می آیند، و زندگی، آثار و افکار او را مورد بحث قرار می دهند. در ولایت بدخشان، از سالیان دراز به این سو، محافل بیدل خوانی و بیدل شناسی برپا و گرم بوده است. ادبا و شعرای ولایت عندالموقع گرد هم می آیند و در آثار و اندیشه های بیدل غور و تأمل می کنند. بیت ها و غزل های دشوار و دیرپاب را به

بحث می گذارند و با چاپ شعری از بیدل در نشریه ولایت، سرایش شعر به اقتضای آن بیت و یا غزل را به مسابقه می گذارند.

شعر بیدل

با تعریفی که از «سبک خراسانی» و «سبک عراقی» داریم، بیدل بنیادگذار سبکی با این تعریف ها نیست. بیدل در محدوده و سطره سبک هندی (چنانکه حالا معروف شده است) قابل ستایش است، شاعران سبک هندی، به طور کلی باید در ادامه «مکتب وقوع» و یادست کم با عنایت و توجهی به آن، مورد بررسی قرار بگیرند. اخطار و هشدار که با شاعرانی مانند اهلی شیرازی، وحشی بافقی، زلالی خوانساری، خواجه تنایی و بابا فغانی، با درنگ و دقت در شعر دوران تیموری، طبیعت گرائی سبک خراسانی و انتزاع گرائی سبک عراقی در شعر فارسی آغاز شد، راه را برای حرکتی هموار ساخت، که به «سبک هندی» معروف گردید. وسواس برای مضمون بابی و شکل های نوین خیال، توجه به مسایل اجتماعی، زندگی روزانه، نگاه به پاره ای موضوعات بسیار جزئی، اعم از مادی و معنوی، از عناصر مشترک «مکتب وقوع» و «سبک هندی» است. به بیان دیگر، راهی که به وسیله شاعران «مکتب وقوع» کشوده شده، در شعر شاعران سبک هندی؛ کلیم کاشانی، طالب آملی، صائب تبریزی، سلیم تهرانی، بیدل دهلوی، فیضی دکنی، غنی کشمیری، شوکت بخارایی، فانی کشمیری، غزالی مشهدی، حزین لاهیجی، غیاثی شیرازی، فیاض لاهیجی، آفرین لاهوری، گرامی کشمیری، ثابت اله آبادی و شاعران دیگر توسعه یافت. شاعرانی که در افغانستان و تاجیکستان به سبک هندی شعر گفتند، نیز کم نیستند. سبک هندی، در افغانستان، هم اکنون، پیروان و شفیه گان بسیاری دارد. تأثیر این سبک را در شعر شماری از شاعران «قدمائی» و غزل سرای ایران نیز، درین ده پانزده سال پسین، می توان دید. بخصوص اثر پذیری از بیدل را. با همه مخالفت فصحای عجم و انبوه نوشته ها و اشاره ها اندر باب «مضرات» سبک هندی؛ بیدل نفس اش را در شعر شماری از شاعران جوان یا پیر حوزه زبان فارسی بر می دم.

به هر انجام، بیدل شاعری متعلق به سبک هندی است و نسبت به همه شاعران این سبک به قله بالاتر و بلندتری برنشته است. آنچه بیدل را در میان این شاعران ممتاز می کند، شبکه گسترده تصاویر، موجی از تصاویر پارادوکسی و نگاه سور رئالیستی او نسبت

به جهان ویدیده های آن می باشد. مضاف بر آن آشنائی با تصوف، فلسفه و عرفان اسلامی، آشنائی و تجربه های پر بار، که در جریان رفت و آمد ها در حلقه پیروان طریقه «قادریه» اندوخته بود، سرمایه معنوی عظیم در اختیار او قرار داد. زندگی در فرهنگ دیرسال نیم قاره هند، آشنائی با زبان اردو و سانسکریت، این زمینه را برای بیدل مساعد ساخته بود که با ریزه کاری های ادبیات نیم قاره، مذاهب، عرفان و فلسفه هندو نیز مستقیماً و بی واسطه به گفتگو بنشیند.

اصطلاحات عامیانه و موضوعات ساده و پیش پا افتاده، به تبع سبک هندی، در شعر بیدل راه یافته اند. ولی به مقایسه دیگر شاعران این سبک بسیار اندک اند؛ و شماری، صد البته، به مناسبت های کاملاً ویژه و یا از سر تفنن، ظرافت و بذله گویی وارد شعر او شده اند.

مثلاً بیت:

بخیه کفتم اگر دندان نما شد عیب نیست
خنده می آید ورا بر هرزه گردی های من

بیدل این بیت را برای نواب لطف الله خان فرزند نواب شکرالله خان فرستاد تا که برای تاجر ورشکست کاپلی (مرد انار فروش) کمکی گرفته باشد. در غیر اینگونه موارد می بینیم که پیوسته با زبان فخیم و استوار سخن می گوید. چنانکه از یک شاعر بسیار باسواد، از نظر خیال و اندیشه غنی و پر قدرت به دست آمدنی است.

اندیشه و محتوا در شعر بیدل پر بار و نیرومند است. بیدل به صراحت در باره ضرورت ایجاد تعادل و هماهنگی میان شکل و محتوا سخن گفته است. به شاعرانی که از نظر فکری چیزی برای گفتن ندارند، صرفاً به آرایه های سطحی و لفظی مبتلا اند، اعتراض می کند. شعر بیدل، در میان شاعران سبک هندی، بدون امضا، هم شناخته می شود. ژرفنای اندیشه و شکفتگی تصویرها و شکفتنی ترکیب ها شعر بیدل را برجسته و انگشت نما می کند:

همه کس کشیده محمل به جناب کبریایت
من و خجالت سجودی که نکرده ام برایت
نه به خاک در بسودم نه به سنگش آزمودم
به کجا برم سری را که نکرده ام فدایت

نشود خمار شبنم می جام انفعالم
 چو سحر چه مغز چیند سر خالی از هوایت
 هوس دماغ شاهی چه خیال دارد اینجا
 به فلک فرو نباید سر کاسه ی گدایت
 به بهار نکته سازم، ز بهشت بی نیازم
 چمن آفرین نازم، به تصور لفایت
 نفس از تو صبح خرمن، نگه از تو گل بدامن
 تویی آنکه در بر من تهی از من است جای
 ز وصال بی حضورم، به پیام ناصبورم
 چقدر ز خویش دورم، که به من رسد صدایت

شعر و نثر بیدل البته، تقیدات لفظی و معنایی بسیار دارد. اما اینکه گفته اند از هیچ راهی نمی توان وارد این حصار شد، یا مضامین ساده ای را به صورت کلاف سر درگم در آورده است، سخن باطلی است یا حد اقل دور از انصاف است. بیدل شاعر دیر باب است؛ خاقانی مگر به آسانی در دسترس است؟ حافظ به این آسانی است که می پندارند؟ شعر بیدل، مثل هر شاعر بزرگ دیگر نیازمند معاشرت و الفت و انس مدام است. وقتی به او نزدیک شویم و تابو را بشکنیم، بیدل با مهربانی، دروازه های بسته قلعه اش را به روی ما می گشاید.

به سخن مولوی:

تشنه می گوید که کو آب گوار
 آب می گوید که کو آن آبخوار
 (متنوی)

چقدر از طریق شرح و تفسیر ها با بیدل مکالمه داشته ایم، تا او نیز لب به سخن بگشاید. چقدر در باره اشعار و اندیشه های او کار صورت گرفته است، چگونه می توانیم او را بشناسیم. پیچیده ترین بیت یا غزل بیدل را از یک شاعر ادیب مدرسه رفته یا نرفته، بدخشان بیرسید، روشترین تفسیر هارا در اختیار تان قرار می دهد. کاری که از شعاری اساتید دوره دکترای ادبیات بر نمی آید. دلپش مؤانست صمیمانه و دائمی با بیدل است.

دلیلش همان مجالس بیدل خوانی است، که زمستان زیر کرسی ها و کنار اجاق برگزار می کنند. اگر بیدل دریای شوری است که کسی نمی خواهد به آن لب تر کند چگونه فارسی گویان افغانستان و ماوراءالنهر را توانسته است سیراب کند. نفوذ گسترده او درین قلمرو های وسیع زبان فارسی، چه راز و رمزی دارد؟ در شمال افغانستان مخصوصاً در بدخشان در مدارس دینی، کلاس های درسی که در مساجد و خانه ها دایر می گردد، بعد از آموزش قرآن، حافظ و بیدل درس می دهند. بچه های هفت هشت ساله بیدل می خوانند، با بیدل سواد می آموزند.

به هر تقدیر، بیدل در تمام آثارش خط فکری روشنی را دنبال می کند. بیدل، مثل مولوی، شاعری نیست که شعر در او فوران کند، با الهام های نخستین، با بدون آن می نشیند و روی اشعارش کار می کند، فکر می کند، تا شعری را به پایان برساند. در پاره ای از اشعارش نکته ها، اشاره ها و تلمیحاتی دارد که نیازمند غور و تأمل اند؛ به ویژه آنجا که از فرهنگ و مذاهب نیم قاره مایه می گیرند؛ یا به رخداد های آن سرزمین مربوط می شوند.

بر یار اگر پیامی دل تنگ می فرستم
به امید باز گشتن همه رنگ می فرستم
در صلح می گشاید، زهجوم نا توانی
مزه وار هر صفی را که به جنگ می فرستم
نیم آنکه دستگام فگند به ورطه خون
پر اگر به هم رسانم به خدنگ می فرستم
به نظر جهان تمثال اگر م کند گرانی
به خمی ز دوش مزگان ته رنگ می فرستم
اثر پیام عجزم، زخرام اشک و کش
به طواف دامن امشب، دوسه لنگ می فرستم
ز درشتی مزاجت نی ام ای رقیب غافل
اگر ارمغان فرستم، به تو سنگ می فرستم

به هزار شیشه زین بزم، سر و برگِ فقلی نیست
 ز شکست دل سلامی به ترنگ می فرستم
 ز جهان رنگ تاکی کشم انتظار نازت
 نو بیا و گر نه آتش به فرنگ می فرستم
 اگر انتظار باشد سبب حضور بیدل
 همه گر زمان وصل است به درنگ می فرستم

غزلیات ص ۲۴۶

مشکل این شعر در بیت هشتم است. فهم بقیه ایات این غزل چندان دشوار نیست. «جهان رنگ» در شعر بیدل، معمولاً به معنای جهان مادی، اعتباری و گذرا است. در برابر جهان «قدسی» یا «برین» و «باقی». مصرع اول این بیت باز صریح و روشن است تنها مصرع دوم آنست که به سادگی به دست نمی آید؛ مگر اینکه بدانیم منظور بیدل ورود هولندی ها و یرتغالی ها به نیم قاره هند است. نخستین باری که یرتغالی ها و هولندی ها وارد هند شدند، سرزمین و مردمان هند برای آنها اعجاب انگیز بود. هندی ها نیز با تعجب و حیرت به مردمان بلوند قاره اروپا نگاه می کردند. این سیر و سفرها و دیدارها باعث ایجاد قصه ها و حکایت ها در رابطه با چشم آبی ها و موطلاتی هایی شد که از آن سوی اقیانوس رسیده بودند. به تدریج، فرنگ به سمبول زیبایی، تنوع، رنگ و قدرت دنیوی مبدل شد. منظور بیدل از "آتش به فرنگ فرستادن"، به هم زدن جهان مادی، جهان رنگ و اقتدار است. که خدا را فراموش کرده است.

تو کریم مطلق و من گدا، چه کنی جز اینکه بخوانی ام
 در دیگری بنما که من به کجا روم چو برانی ام
 کسی از محیط عدم کران چه زقطره وا طلبد نشان
 ز خودم نبرده ای آن چنان که دگر بخود نرسانی ام
 به کجاست آنقدرم بقاء، که تأملی کندم وفا
 عرق خجالت فرصتم، نم انفعالِ زمانی ام
 به فسردنم همه تن الم، به تردد آبله در قدم
 چو غبار داغ نشستتم، چو سرشک ننگ روانی ام

ز حضور پیری ام آنقدر اثر امتحان قبول و رد
 که رساند بر در نیستی، خم پشت پای جوانی ام
 نه به نقشی بسته مشوشم، نه به حرف ساخته سرخوشم
 نفسی به یاد تو می کشم، چه عبارت و چه معانی ام
 همه عمر هرزه دویده ام، خجلم کتون که خمیده ام
 من اگر به حلقه تنیده ام. تو برون در نشانی ام
 زطنین پشه بی نفس خجلست «بیدل» هیچکس
 به کجایم و کی ام و چه ام که تو جز به ناله ندانی ام

(کلیات، ص ۴۷۸)

این مناجات به نظر اینجانب، از جمله زیبا ترین و قوی ترین مناجات ها در شعر عرفانی فارسی است؛ در عین حال توحید کامل را بر می تابد. این مدعا که بیدل شکاک بوده است و به علت تأثیر پذیری از آیین ها و مکتب های هندی در ذات الله تعالی و وحدانیت خداوند شک و تردید داشته است، مصداقی در نظم و نثر بیدل ندارد. بیدل از شمار آن عده شاعران، عارفان و متفکران برجسته فرهنگ فارسی است که با وجود آشنائی با نحله های گوناگون تصوف و عرفان و برخلاف بی پروائی های عده ای از بزرگان این نحله ها، پروای دین و عمل به ظاهر شرع داشته اند. دینداری بیدل یکی از عوامل مهم گسترش اعتبار شهرت او در افغانستان و ماوراء النهر بوده است.

« بیدل را به حق شاعر فیلسوف خوانده اند. او اندیشه خود را به مسائل حیات انسان معطوف داشته است، همانطوری که دیگر شاعران برجسته کلاسیک (و اساساً سعدی) چنین کرده اند و کوشیده اند که از راه تفکر آزاد به حقیقت حیات دست یابند. تفکرات فلسفی بیدل در اشعار غنایی او نیز آمیخته شده است. او به پاسخ هائی که دین اسلام در خصوص این مسائل داده، بسنده نکرد و اصول فلسفه گسترده هندی را از نظر گذرانید و ازان راه به بینشی نسبتاً پیشرفته و جدیدی پیرامون جهان و حیات دست یافت که این بینش آمیزه ای است از دیدگاه های فلسفی اسلامی و فلسفه هندی».^(۷)

اینکه بیدل متفکر بوده است و اهل فلسفه و اندیشیدن تردیدی نیست. اما، « اندیشه های ضد فئودالی» بیدل، از منظری که پروفیسور « بچکا» و « صدرالدین عینی» بحث می کنند، قابل تأمل است. پروفیسور بچکا (دوست عزیز دانشمند) از منظر ایدئولوژی و

ماتریالیسم تاریخی به بیدل نگاه کرده است؛ و قطعاً درین داوری از صدرالدین عینی و مؤمن اف (محققان تاجیک) متأثر بوده است. در سال های قدرت شوروی هم در تاجیکستان وهم در مسکو به بیدل توجه صورت گرفته است. منتها، - چنانکه در سطر های قبلی اشاره کردم - با خط کشیدن بر اندیشه ها اسلامی بیدل، با جعل اندیشه های او همچون شاعر، متفکر و عارف مسلمان. سعی بر این بوده که از بیدل چهره شکاک، دین ستیز و ضد اسلام ارائه کنند. در عین حال اگر بیدل به " بینش نسبتاً پیشرفته ... " (بچکا) دست یافته است، از برکت و تأثیرات تفکر هندی است، نه اسلامی. معمولاً این بیت بیدل را مرجع قرار داده اند تا بر اساس آن از بیدل چهره ماتریالیست و شکاک به دست بدهند؛ در انسان دوست بودن بیدل تردیدی نیست، او میان مسلمانان و هندو ها تبعیض قائل نبوده است^{۸۱}. لکن این منش، منشا اش ماتریالیست بودن بیدل نیست؛ یک چنین آموزش را از اسلام و عرفان اسلام هم می توان بدست آورد.

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد

آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

درباره این بیت مرحوم صلاح الدین سلجوقی در کتاب « نقد بیدل » خود بحث مستوفی انجام داده است، که فعلاً مجال پرداختن به آن نیست. به هر روی ، بیدل اسلام و عرفان را خوب می شناخته است و به طور وسیعی با افکار و اندیشه های شیخ اکبر محی الدین ابن عربی آشنا بوده است. در نتیجه بیدل به آن غنائی از بینش و دانش در فرهنگ ایرانی و اسلامی رسیده بود که ره توشه های خود را برای تعمیق افکارش بتواند از همان منابع گزین کند.

اولین غزل از غزلیات بیدل به صورت آشکاری خلاف ادعای مدعیان را می رساند، حتا موضوع جدل انگیز و بحث انگیزی مثل « معاد جسمانی » و آراء کلامی و فلسفی متعددی که در باره آن وجود دارد، کوچکترین خللی در اعتقاد بیدل وارد نمی کند. او در اولین شعر ایمان قلبی خود را بیان می کند بی آنکه به تأویل و تفسیر های ویژه دست بزند و یا مثلاً برهان « صادق مصدق » جاری کند.

به اوج کسبیا کز پهلوی عجز است راه آنجا

سر موئی گر اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا

ادبگاہ محبت، نازِ شوخی بر نمی دارد
چو شبنم سر به مهر اشک میباید نگاه آنجا
بیاد محفل نازش، سحرخیز است اجزایم
تبسم تا کجاها چیده باشد دستگاہ آنجا
بسمی غیر مشکل بود، ز آشوب دوتی رستن
سری در جیب خود دزدیدم و بردم پناه آنجا
ز طرز مشرب عشاق، سیر بینوایی کن
شکست رنگ کس، آبی ندارد زیرگاہ آنجا
زمین گیرم به افسون دلِ بی مدعا، بیدل
در آن وادی که منزل نیز می افتد به راه آنجا

این " آنجا " همان عالم قدسی، همان بارگاہ فیض مطلق است، همان معاد، حشرگاہ و رستاخیر است. اقبال، در کتاب « احیاء فکر دینی در اسلام » از « آدم »، از « بهشت »، از « معاد » و چگونگی حشر شدن آدمی تفسیر ها و تأویل های ویژه ای ارائه می کند که بنده درین مورد، در مقاله علیحده بحث کرده ام.

بوعلی و ملا صدرا هم دیدگاہ ها و تفاسیر ویژه خود را دارند؛ بیدل اما اعتقاد و ایمان خود را درین موارد روشن و بی پیرایه بیان می کند. بیدل، هرآنگاہ که خیال عالم سرمدی می کند و در برابر هراس و حیرت خداوند قرار می گیرد، شور، شیدائی و خضوع تمام بر زبان او جاری می شود. جایگاہ خود را در این جهان می داند، هم ازین رو در حالت های بی خودی و سرمستی ها و بدمستی های شاعرانه هم، شطحی بر زبان او جاری نمی شود.

به غبار این بیابان، نه نشان پا نشسته
به بساط ناتوانی همه نقش ما نشسته
سر راه نا امیدی نه مقام انتظار است
دل بینوا ندانم به چه مدعا نشسته
ز هجوم رفتگانم سر و برگ عاقبت کو
که صدای پا به گوشم چو هزار پا نشسته

به چه دلخوشی نگریم، ز چه خرمی نسوزم
 که در انجمن چو شمع ز همه جدا نشسته
 چو حباب عالمی را هوس کلاه داریست
 به دماغ بوج مغزان چقدر هوا نشسته
 به غرور هستی ای صبح مگذر ازین گلستان
 که صد آینه به راحت نفس آزما نشسته
 به سجود آن دو ابرونه من و تو سر به خاکیم
 به عروج آسمان ها مژ نو دو تا نشسته
 گل زخم ناوک او چقدر بهار دارد
 که چو حلقه بر در دل همه دلکشا نشسته
 مگش ای سپهر زحمت به تسلی مزاجم
 که به صد تحیر اینجا نگهی ز پا نشسته
 چه تأملست بیدل بر شوق پرفشانم
 که غبار ها درین ره به امید ما نشسته

بیدل، شاعر و اندیشمند پرکار و زحمتکش بوده است. آثار او از نظر کمی هم گسترده و متنوع اند. خوشبختانه تمام این آثار اکنون در دسترس قرار دارند. کلیات آثار او که در سال ۱۸۸۱ م در بمبئی به طبع رسیده دارای ۱۴۷۰۰۰ بیت است. اگر آثار متور بیدل را به آن علاوه کنیم حجم عظیم شعر و نثر در اختیار ما قرار می گیرد.

در کنار غزلیات و مثنوی های گرانسنگ او مثل «طلسم حیرت»، «محیط اعظم» «طور معرفت» و مثنوی «عرفان»، که از شاهکار های بیدل است، میتوان از «رقعات» (مکتوبات بیدل) و «چهار عنصر» یاد کرد، که هم نوعی شرح حال است و هم مجلای آرا، و درباقت های حکیمانه او. مثنوی «اشارات و حکایات» و نیز کتاب «نکات»، که دربر گیرنده غزلیات، قطعات، مثنویات و مخمسات بیدل است، مارا با فراز و فرود ها و حالات مختلف روحی و روانی بیدل آشنا می سازند. بیدل در ترکیبات و ترجیعاتش موضوعات و نکات مذهبی مهمی را نیز مورد بحث قرار داده است.

در کل آثار بیدل، می توان اندیشه ها و تأملات زرف را به تماشا نشست. خدا، آفرینش، آزادی، جبر، هبوط، حیرت، فقر، عشق، شهود و غیره از مباحثی اند که بیدل با تعمق یک عارف و حکیم آگاه به آنها می پردازد. بیدل مجموعه ایست در خور اعتنا و ستایش از اندیشه های عرفانی، فلسفی اسلام و تفکرات عرفانی - دینی هندو دریک سنتیز موحدانه اسلامی. از لا به لای آثار او پیدا است که با او پانیشاد ها و ودانتا و آثار حکیم بزرگ هندو استاد شانکارا آشنا بوده است. مشترکات عرفان و تصوف هندو با عرفان و تصوف اسلامی نیز این امکان را داده است که بیدل روش ها و اصول را در اندیشه های خود تعمیم ببخشد. اما شکی نیست که استوانه اصلی اندیشه های او و تجلی اعلی آثار او در بینش، اندیشه و ایمان اسلامی او ریشه و بنیاد دارد.

بیدل به اندیشه یونانی و فلسفه مشاء کمتر اعتنا کرده است؛ با آنکه از طریق بزرگان و شارحان مسلمان تفکر یونانی، این حکمت را می شناخته است؛ علاقمندی و تأثیرپذیری او مربوط به افلاطون و تفکرات نو افلاطونی بویژه آراء فلوطین است. جان بیدل که در جریان تجربه های صوفیانه و عارفانه در طریقت قادریه مستعد طلوع، اشراق و عشق بود، طبیعتاً با آراء افلاطون، نو افلاطونیان و فلوطین همزبانی و همدلی بیشتر داشت؛ تا با ارسطو. مثلاً، بیدل در آن مشتعل با شعله های وحدت وجود بود. اندیشه های ابن عربی، جان موحد او را در نور دیده بودند. خدا شناسی، هستی شناسی و انسانشناسی او قطعاً بر چنین زمینه ای استوار شده است. بیدل، هستی حقیقی را تنها از آن خدا می داند؛ مابقی نموده ها و جلوه های این هستی اند. «او» است و لا غیر.

عالم همه ذات است، چه تشبیه و چه تنزیه

خواهی صنم ایجاد کن و خواه صمد گیر

بیدل، تنها و ظاهراً از نظر « بیان » در « نام نویس » طولانی شاعران « سبک هندی » قرار گرفته است؛ ورنه از نظر « معانی » و « بدیع » از وقوع گونی های « مکتب وقوع » و مضمون پایی ها و مضمون سازی های عامیانه سبک هندی در آثار او، چه نظم و چه نثر، موارد اندکی وجود دارد.

بی موجب نیست که شاعر قرن هفدهم ما، از نظر شکوه و صلابت و اقتدار کلام در نزد مردمان و ادبا و دانشمندان آسیای میانه و افغانستان در همان مقامی قرار دارد که اسلاف او،

سنائی، مولوی، عطار، سعدی و حافظ و نظامی قرار دارند. با توجه به اندیشه های عرفانی و حکمی بیدل را در کنار بزرگان قدر اول حکمت و عرفان اسلامی می نشانند؛ وانگهی شاعری تنها کمالی از کمالات او و فضلی از فضائل اوست. حافظ، شاعر است؛ سعدی جهانگرد؛ مرد اجتماع و شعر و سیاست و اخلاق؛ بیدل، حکیم و فیلسوف است. در ماوراء النهر و افغانستان بدینگونه به بیدل نگاه می کنند. عوام الناس او را از شمار اولیا، الله می شناسند. برای اینکه آزادگی و استغنی او را در برابر حکام و پادشاهانی مانند «شاه جهان» (یکی از جمله هفت مغول بزرگ) نشان داده باشند قصه ها و افسانه ها ساخته اند.

با وجود این همه شهرت و اقتدار کلام در معرفی آثار و افکار او، شرح اشعار، شناخت اشارات و تلمیحات عرفانی، فلسفی و اجتماعی بیدل کار مهمی صورت نگرفته است. در ده - پانزده سال پسین نیم نگاهی به میراث او انداخته شد، که باز با توجه به حجم عظیم آثار بیدل در شمار کوشش های اندک هم نیستند. مضاف بر آن یک گزیده خوب از غزلیات بیدل در اختیار نداریم. این آثار عظیم و سنگین به اضافه تبلیغاتی که در پاره دشوار بودن سبک هندی شده است، از شاعر و حکیم ما چهره ای اراته داده است. مالا مال از کوه و کتل؛ بیدل، نیز در شعری سندی در اختیار «بهانه جویان» قرار داده است:

معنی بلند من فهم تند می خواهد

سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

این سرزمین پر از کوه و کوتل از سبزه زارها، چمنستان ها و چشمه های شفاف و جاده های ابریشمین نیز سرشار است؛ باغ های پر گل بسیاری در قلمرو شعر و اندیشه شاعر وجود دارد:

چمن آفرین نازم، به تصور لقای

به روی هم رفته جای یک چنین گزیده ای با همه کم و کاست ها، قطعاً خالی بود، یقین دارم مردمان افغانستان و تاجیکستان و سمرقند و بخارا از دریافت چنین گزیده - گنجی شادمان خواهند شد و برای دانشمند گرامی عبید صافی توفیق طلب خواهند کرد، تا این راه را همچنان ادامه دهد.

رویکرد ها:

- ۱- محمد طاهر بدخشی، بیدل از افغانستان است، مجموعه دستنویس ها، کتابخانه ادهم شمس اوغلی، کابل.
- ۲- کلیات بیدل، به تصحیح اکبر بهادروند - پرویز عباسی داکانی، نشر الهام چاپ اول - تهران ۱۳۷۶، جلد اول، ص ۱۶.
- ۳- همان ، ص ۲۹.
- ۴- سعید نفیسی، مقدمه " بیدل چه گفت"، تألیف فیض محمد ذکریا، چاپ افغانستان ، ص ۱ - ۵.
- ۵- شیخ آغا بزرگ تهرانی، الذریعه، چاپ ایران، جلد ۹، جزء دوم ، ص ۱۵۲
- ۶- مجله شرق سرخ ، میرزا عبدالقادر بیدل و ایجادیات او، (سلسله مقالات صدرالدین عینی) سال ۱۹۴۶، شماره ۷، ۱۹۴۷ شماره های ۱-۲-۳
- ۷- بچگاه، ادبیات فارسی در تاجیکستان، ترجمه محمود عبادیان - سعید عباس نژاد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران - ۱۳۷۲، ص ۵۱
- ۸- مقدمه عینی بر مجموعه اشعار بیدل ، ۱۹۵۴ ، ص ۶۳